

مشوق السَّفَارة

رساله در آداب سفر و قواعد و قانون آن از دوره قاجاری

تألیف به سال ۱۲۶۶ ق

مؤلف ناشناخته
(کاشانی)

به کوشش رسول جعفریان



معشوق السّفارہ

رسالہ در آداب سفر و قواعد و قانون آن از دورہ قاجاری

تألیف بہ سال ۱۲۶۶ ق

مؤلف ناشناختہ
(کاشانی)

بہ کوشش رسول جعفریان

۱۳۹۵

شابک	: ۹۷۸۶۰۰۹۶۶۹۷۰۷
شماره کتابشناسی ملی	: ۴۴۵۱۸۶۰
عنوان و نام پدیدآور	: معشوق السفاره : (رساله در آداب سفر و قواعد و قانون آن از دوره قاجاری) تالیف در سال ۱۲۶۶ ق. / به کوشش رسول جعفریان.
مشخصات نشر	: قم: مورخ، ۱۳۹۵
مشخصات ظاهری	: ۲۹۳ ص.
یادداشت	: کتابنامه .
عنوان دیگر	: (رساله در آداب سفر و قواعد و قانون آن از دوره قاجاری) تالیف در سال ۱۲۶۶ ق / ۱۸۵۰ م
موضوع	: مسافرت (اجتماعی)
موضوع	: Travel (Islamic law)
موضوع	: مسافرت (اجتماع) -- نسخه های خطی
موضوع	: Travel (Islamic social) -- Manuscripts
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۳۷۹
رده بندی کنگره	: BP۱۹۸/۶/م۴۷م۶ ۱۳۹۵
شناسه افزوده	: جعفریان، رسول، ۱۳۴۳ - ، مصحح
شناسه افزوده	: Caferiyân, Resul
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا



معشوق السفاره

(رساله در آداب سفر و قواعد و قانون آن از دوره قاجاری)

به کوشش: رسول جعفریان

(استاد دانشگاه تهران)

محل نشر: قم

تاریخ نشر: پاییز ۱۳۹۵

نشر مورخ: ۰۲۵۳۷۷۳۱۳۵۵

۲۸۰۰۰۰ ریال

فهرست مطالب

مقدمه مصحح	۷
متن کتاب	۴۹
مقدمه مؤلف	۴۹
فصل اول: در مسافرت زوّاران مراقدا ئمه انام و حاجیان بیت الله الحرام	۷۱
فصل دوم: در مسافرت پادشاهان و وزراء کرام عظام اعلا مقام	۱۰۳
فصل سیم: در مسافرت علماء و مجتهدین عظام و قاضیان کرام	۱۳۹
فصل چهارم: در مسافرت تاجران و سوداگران و اهل معامله حلال و حرام	۱۷۵
فصل پنجم: در مسافرت کشتی و دریا نشینان کرام	۲۰۳
فصل ششم: در مسافرت اهل سیاحت و ریاضت گران	۲۳۳
فصل هفتم: در مسافرت حاملان و مکاریان بهام	۲۵۹
فصل هشتم: در مسافرت قاصدان و چاپاران باد مقام	۲۸۳
فهرست راهنما	۲۹۱

بنام خداوند بخشاینده مهربان

مقدمه مصحح

موضوع کتاب

به طور معمول، آنچه از کتاب و مقاله در باره هر رشته علمی نوشته می شود، به گونه ای است که آدمی می داند این اثر در چه رشته ای تألیف شده و چه جایگاهی در میان علوم رایج دارد. نوشتن در حوزه ادبیات، هنر، فلسفه، دین، یا هر رشته دیگری از علوم طبیعی و غیره، به خوبی از عنوان و فهرست کتاب بر می آید. اما در باره کتاب حاضر باید عرض کنم، موضوع آن در میان علوم رایج در آن زمان، جایگاه مشخصی ندارد، یعنی روشن نیست دقیقاً در چه رشته علمی نوشته شده است. این امر از یک جهت نامعمول، اما از جهتی بسیار عالی است. جهت غیر عادی بودن آن عدم استقرار آن در دسته بندی علوم زمانه است، چون کتابی نیست که تعلق به علوم الهیات، طبیعیات یا ریاضیات یا تاریخ و غیره داشته باشد، اما جهت حُسن آن این است که نویسنده زمینه کاملاً بکری را انتخاب کرده و از این جهت می تواند یک اثر پیشگام در یک حوزه کاملاً مستقل و جدید به شمار آید، و این یعنی خلاقیت و ابتکار.

موضوع این کتاب «سفر کردن» است، موضوعی که شاید در روزگار ما، نزدیک به بحثی شبیه جهانگردی باشد، اما دقیقاً مطابق آن نیست، بلکه در چارچوب ویژه ای است، به طوری که بخش مهمی از آن در باره سفر و بخشی در باره وسائل و ابزارهای سفر و نیز آداب و لوازم و قواعد آن است. البته بخشی از آن، مثلاً سفر از دیدگاه مذهب، در متون دینی آمده، اما جدای از آن، باقی بحث ها، و به ویژه شکل نهایی آن، موضوع تازه ای است که سابقه ای در میان علوم رایج در آن روزگار ندارد و این اثر را باید منحصر به فرد به شمار آورد.

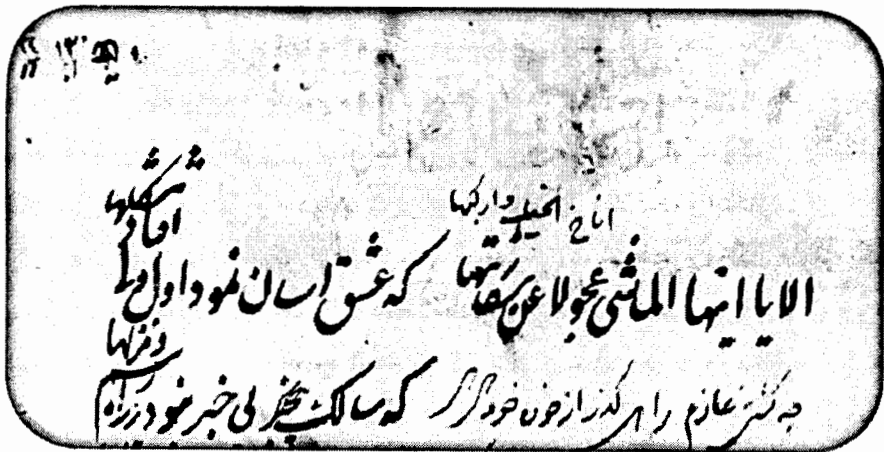
نویسنده سفر کردن را محور بحث خود قرار داده، از انواع سفرها، ماهیت آنها و نیز

قواعد و اخلاقیات آن یاد کرده است. سفرهای زیارتی به حج و عتبات، سفر دریایی، سفر علما به دربار شاهان، سفر شاهان به میدان نبرد یا نقاط دیگر، سفر سیاحتگران، و در ادامه، از هر کدام از قاطرداران، خرک داران و شترداران، در فصول و مسائل مختلف بحث کرده است. تازگی آن این است که در هر بخش، و پس از هر توضیح، حکایت و داستانی نیز در آن خصوص ارائه شده است.

نویسنده

از نام نویسنده، جز این که به حدس قوی کاشانی است، خبر نداریم، به دلیل این که نام کتاب در منابع نیامده و تنها نسخه‌ای هم که از آن مانده است، فاقد نام نویسنده در مقدمه است. این رساله از پایان هم ناقص است و این احتمال که بسا نام در آنجا بوده، منتفی است.

در همان صفحه نخست کتاب، جایی که نام کتاب با رنگ قرمز آمده، دقیقاً دنبال همان آمده بوده: «من تألیف» و دنبال آن هم نام مولف بوده که بسا عمداً محو شده و آثار محو شدگی هم دیده می‌شود.



بر اساس اشاراتی که در کتاب آمده، باید گفت، وی کاشانی است و پدر و پدر مادریش در همین شهر بوده‌اند. در اوائل شباب، همراه پدرش به کار تجارت می‌پرداخته و به شهرهای مختلف سفر می‌کرده است، اما به نظر می‌رسد که به تدریج روی به علم

آموزی آورده و در نیمه دوم عمر خود یا حتی ثلث آخر، به تحصیل پرداخته است. براساس اشارات داخل این متن، این که او را تاجرزاده‌ای خرده پا بدانیم که به مرور طلبه و درس خوانده شده، امری دور از آبادی نخواهد بود. در اینجا، مواردی را که در کتاب اشاره به کار تجارت خود داشته، و البته بعد تبدیل به «اقلّ الطلبة» شده، می آورم، با یادآوری این نکته که به سال و زمان اشاره نمی کند، هرچند برای مثلاً اشاره به این که در جوانی و به عهد فتحعلی شاه کار تجارت داشته، کرده است.

وی در موردی می نویسد: «در اواخر زمان دولت مرحوم مغفور خاقان خلد آشیان، داعی اقلّ الطلبة در عراق عجم که قلمرو مشهور است، به شغل پيله‌وری مشغول بودم. روزی به قصد خرید، عزیمت دارالمؤمنین کاشان نمودم. در هنگام خروج، آنچه وجه نقدی که از خود داشتم برات گرفته که در بلده مرقومه بگیرم...». و در جای دیگر: «روزی در اوایل شباب و سفر داعی در همراه والد مرحوم، از همدان به دار المؤمنین کاشان، در حمل مکاری از اهل قراء همدان بودیم. مردی از تجار کاشانی که چند و فروغن و مازوج و ... همراه داشت».

در جای دیگری می گوید که از هشت سالگی همراه پدرش به شهر و آن شهر بزرای تجارت می رفته است: «و حال آن که از اوایل سن و شباب که هشت ساله بوده ام، در خدمت مرحوم والد خود به تجارت و سوداگری در ولایات متعدده متکثره از بلدان بعیده و متوسطه در معامله و خرید و فروش و در حجره بوده ام».

و در جای دیگر از سابقه کار تجارت خود می نویسد: «در اوّل شباب به قصد مسافرت پيله وری در سمت کرمان شاهان، داعی اقلّ خلیقه عازم بودم. در منزلی از منازل عرض راه که نام او بیستون بود که آخر منازل آن بلد است، منزل داشتیم که بعد از دو ساعت از ورود داعی، قافله زواری از عتبات عالیات با مرد عالمی که از جمله مجتهدین گیلانات بود نیز وارد شدند».

و در جای دیگر: «در سفارت ایام شباب سابق، داعی در حمل مکاری معروفی بودیم». و در جای دیگر: «در ایام ورود مرحوم نایب السلطنه به دار الخلافه طهران، داعی از جانب یکی از مجتهدین دارالمؤمنین کاشان، تحفه به واسطه یکی از امراء آذربایجان به دار الخلافه می بردم».

و در جای دیگری آمده است: «در اوایل شباب و جوانی در بلده همدان، شغل تجارت در خدمت والد خود بودم و در آن خان منزل گاه خواجه ملک محمد نامی از اهل شوشتر در آن خان در حجره ای منزل داشت، لکن مال التجاره نداشت که به مصرف فروش رساند، و اهل تجار شوشتر که در همدان می آمدند، بعد از خرید و فروش آن ها که می خواستند روانه شوند، به آن خواجه ملک محمد انعامی می کردند.» و در جای دیگر گوید: «در اوایل شباب، در منزل بیستون که منزل آخر کرمان شاهان می باشد، منزل داشتیم. در فصل تابستان در فوق سنگ های زیر دالان خوابیده بودم که دیدم جوان ساربانانی کلاه نمد در سر او و چوبی در دست دارد، و سال او به سن بیست سال بسیار خوش نمک و ملیح به سرعت تمام آمد وارد دالان کاروان سرا گردید، و خود را از پله های بام به سرعت روانه نمود.»

و در جای دیگر گوید: «در اوایل تجارت داعی، در سفری گذار و عبور داعی به ملایر که شهر چومین است، افتاد. از قضای اتفاقیه در خانه آشنایی از اهل فراهان که در آن قصبه منزل داشت بودیم، و جمعی از همسایگان آن محوطه در اواخر شب به رسم شب نشینی به منزل داعی آمدند، و سخن از هر مقوله و از هر جایی طرح گردید.» و در جای دیگر مطلبی از جدّ امی خود نقل می کند: «از جدّ امی خود شنیدم که مرد کهن سال صاحب قوتی بود که در ایام شبابش احدی پشت او را به خاک نرسانیده بود، و در صداقت و دین داری، سلمان عصر خود بود. در شبی از شب ها در مقام مواعظ و تنبیهات سخن می گفت که سالی در یزد روز عیدی که اهل و عیال تمامی به گردش بودند، من تنها در خانه بودم که دیدم از بام خانه جوانی قوی هیکل بلند اندامی به سرعت و عجله به زیر آمد...»

جای دیگری با عبارت «سی و دو سال قبل از این» می کند که معلوم است خود درگیر در این حادثه بوده یا آگاهی نزدیک از آن داشته است: «در سنه سی و دو سال قبل از این، در بلده همدان، دو نفر تاجر از اهل دارالمؤمنین کاشان در آن بلد به تجارت در یک کاروان سرا حجره داشتند، و دائم در صدد اضرار و منقصت یکدیگر بودند، و در هر معامله از خرید و فروش در غیاب هم در خرابی و کم اعتباری یکدیگر می پرداختند تا روزی یک نفر از تجار به دهات رفته بودند که مطالبات بگیرند. از قضای

اتفاقیه کاروان دارالمؤمنین کاشان وارد آن قریه شدند....».

اینها مواردی بود که ضمن آنها به سوابق تجاری خود اشاره دارد. به نظر می‌رسد، عمدتاً مربوط به زمان فتحعلی شاه (م ۱۲۵۰) است. بنابراین این کتاب را باید پس از آن در عهد محمد شاه (م ۱۲۶۴) یا حتی بعد از آن در روزگار فتحعلی شاه نوشته باشد. با این حال نامی از اینها نیاورده و از میان شاهان قاجار، تنها داستانی از یک مرد حدوداً صد ساله در زمان آقا محمد خان قاجار نقل کرده است. یک داستان از ملامهدی نراقی و دو داستان از ملااحمد نراقی (م ۱۲۴۴) نقل می‌کند و از عبارات روشن است که هر دو در زمان نگارش، وفات یافته اند.

و در جای دیگر در سوابق سفرهای فراوان خود گوید: «و خود داعی، به کرات در سفر بوده ام که چند دسته کاروان در یک منزل بوده اند، و در هنگام کوچ دو ساعت مقدم و مؤخر، بار کرده اند، و در دسته اول که کوچ کرده اند در بین راه آنها را برهنه کرده اند، و زخم نموده اند. چون خبر به منزل رسیده آن دسته مؤخر زودتر بار کرده اند که راه دزد زده امن می‌باشد».

در باره سوابق درس خواندن خود، مطلبی ندارد و چنان که اشاره شد یک جا به عنوان «اقل الطلبة» یاد کرده است. این کلمه معمولاً برای تواضع بکار می‌رود، اما به هر حال ما از این که چه قدر درس خوانده بوده، خبر نداریم. از مقدمه کتاب که ذیلاً خواهیم آورد، معلوم است که درس خوانده بوده و از او انتظار نگارش و تألیف می‌رفته است. در جایی که در باره اخلاق و آداب سفر علماً به مراکز قدرت سلاطین یا عتبات یا نقاط دیگر یاد کرده، پیداست که آداب و رسوم آخوندی را کاملاً می‌دانسته و در این باره به جزئیات فراوانی اشاره دارد. اینها حکایت از آن دارد که از درون و دل این جامعه کاملاً آگاهی داشته است.

نظم و نسق کتاب

مقدمه طولانی کتاب در باره اهمیت سفر، احکام فقهی آن در تقسیم سفرها به واجب و مستحب و حرام و مکروه و مباح، و نیز بخشی در باره انتخاب سفر و وقت آن بر اساس نظام احکام نجومی قدیم است. خیلی طبیعی است که در چنین کتابی، این

بخش، حتی از این هم مفصل تر باشد، اما به هر حال، آنچه نویسنده فکر می کرده، در این باره آورده است.

اصل کتاب، دوازده فصل بوده که متأسفانه تا فصل هشتم برای ما مانده و باقی کتاب عجزاً در این تک نسخه که مبنای چاپ حاضر است، دیده نمی شود. فهرست آن به قراری که نویسنده در انتهای مقدمه مفصلش آورده به این شرح است:

۱. فصل اول در مسافرت زوآران مراقد ائمه انام و حاجیان بیت الله الحرام
 ۲. فصل دوم در مسافرت پادشاهان و وزراء کرام عظام اعلا مقام
 ۳. فصل سیم در مسافرت علماء و مجتهدین عظام و قاضیان کرام
 ۴. فصل چهارم در مسافرت تاجران و سوداگران و اهل معامله حلال و حرام
 ۵. فصل پنجم در مسافرت کشتی و دریا نشینان کرام
 ۶. فصل ششم در مسافرت اهل سیاحت و ریاضت گران از معرفت به حلال و حرام
 ۷. فصل هفتم در مسافرت حاملان و مکاریان بهام
 ۸. فصل هشتم در مسافرت قاصدان و چاپاران باد مقام
 ۹. فصل نهم در مسافرت دراویش و قلندران لام [کذا]
 ۱۰. فصل دهم در مسافرت صیاد و جماعت چاووشان کرام
 ۱۱. فصل یازدهم در مسافرت جماعت زنان و طایفه مریضان مقام
 ۱۲. فصل دوازدهم در مسافرت ایلات و حشم نشینان و قیوجی لام [کذا. شاید: کلام]
- چنان که اشاره شد، کتاب موجود تا فصل هشتم را دارد، آن هم از انتهای آن افتاده و نمی دانیم چه اندازه از فصل هشتم را ندارد.

ویژگی های صوری کتاب

کتاب معشوق السفاره که به شماره ۶۳۹۱ در دانشگاه تهران نگهداری می شود، ۵۷۲ صفحه است که هر صفحه آن ۱۲ سطر است. آگاه نیستیم که خط آن از خود مؤلف است یا خیر؛ دلیل آن این است که مع الاسف، کتاب از انتها ناقص بوده و چنان که اشاره شد دست کم، چهار فصل آخر آن افتاده است. ذیلاً اشاره خواهد شد، به رغم خط خوشی که دارد، اما اغلاط عمدی در آن فراوان است. نظم کتاب بر اساس

«فصل، خصلت، و قطعه» است که ذیل هر مبحث، حکایتی و شعری هم از سروده‌های مؤلف که به کنایت «حکما چنین گفته‌اند» آمده است. مواردی که از دیگران شعری نقل کرده، غالباً مشکل دار است. عناوین به رنگ قرمز و متن خط مشکی است. عناوین فصول که آغاز می‌شود، اغلب یک مقدمه دارد و دو صفحه بعد، دوباره عنوان فصل را که شروع اصلی بحث آن قسمت است می‌آورد. گاهی عناوین در حاشیه نوشته شده و معلوم است که در وهله اول فراموش کرده بوده و سپس اضافه کرده است.

انگیزه نگارش کتاب

مؤلف حکایت تألیف کتاب را در مقدمه آورده و گفته است که چرا و چطور این کتاب را نوشته است. وی در مقدمه، پس از آوردن ابیاتی از خود که نوعی دستکاری ابیات آغازین دیوان حافظ است، از درخواست شماری از افرادی که اهل سیاحت بوده اند برای نگارش این اثر یاد کرده و می‌نویسد: «غرض از تحریر و تألیف این محقر رساله آن است که بنابر خواهش جمعی از برادران تجارت پیشه و برخی از آشنایان سیاحت کرده‌ی دقایق بین و فرقه‌ای از بادیه پیمایان طرق شک و یقین، و دسته‌ای از مکاریان بی مکر و امین، و کافه‌ای از طالبان نیل متین، از این بنده ذلیل مسکین، اقل الطلبه، بل لا شیء فی الحقیقه، متمنی شدند که رساله‌ای در خصوص آداب سفر و قواعد و قانون آن تألیف شود که نسبت به احوال هر یک از اصناف مذکوره ارشادی باشد که از ندب ندامت و آلام کسالت، و اضرار سفارت محفوظ بوده باشند، و از بصیرت و دانایی رفتار و قاعده خود را دانسته، و فهمیده باشند».

وی مدت‌ها در این فکر بوده تا این که برای این کار فراغتی به دست آورده است: «فراغتی که باعث اتمام این رساله و مجالی که موجب فتح این دفینه باشد، میسر نیفتاد تا در این زمان که به جهت گرمی هوا، و شهر صیام، چند روزی به قریه قاسم آباد من محال شهریار آمده که عیال خود را به دارالخلافه طهران حمل و نقل نمایم، و چون به حسب آب و هوا، و نسیم صبحش از اعتدال بوی بهشت می‌داد، و قُمریان شاخسارش، از هزار دستان طوبی، طرتم آموخته بود، و اهل آن قریه تمامی به زیور صلاح و صداد آراسته، و هرگز بوی ظلم و تعدی از آقا و مالک قریه استشمام ننموده، و همگی در مهد

امن و امان گذران کرده، متمنی شدند که داعی را به واسطه اخذ مسائل یک ماهه رمضان در قریه مسطوره متوقف باشم؛ چون بعد از انقضاء مدّت مرقومه، یک ساله شوق مند شدند که صداع افزای ایشان باشیم؛ آنچه عذرها آورده شد مفید نیفتاد. بالاخره از قرار خواهش ایشان از خیالات خود مهجور، و از اراده خود مستور مانده، به خاطر م رسید که دیگر زمانی که فراغت اتمام این رساله باشد، میسر نخواهد بود؛ لهذا بر خود قرار دادم که به شرط حیات، و توفیق حضرت رب العزّه، روزی دو ساعت اوقات خود را مصروف این رساله جدیده نمایم که شاید بدین واسطه، صاحب شاهراه شریعت و راهنمای طرق حقیقت، از تقصیر این بنده پر معصیت درگذرد؛ و این یادگار در عالم روزگار بماند.

الان فقط می دانیم وی مدّتی در قاسم آباد شهریار مانده و این کتاب را در آنجا نوشته است. قاسم آباد در کنار چند روستای دیگر که به یکدیگر ضمیمه شده، در صبا شهر فعلی قرار دارد: «صباح شهر از ادغام روستاهای قاسم آباد، قندیشاد، کبودین و اسلام آباد تشکیل شده است». این ادغام در سال ۱۳۷۵ ش صورت گرفته است.

متأسفانه، نویسنده که نامش در صفحه اول محو شده، برای کتاب نام نیکویی انتخاب کرده است. در این کتاب به جای تعبیر سفر، از سفارت استفاده کرده و اینجا هم به همان روال خود، نام کتاب را معشوق السفاره نامیده است. «نام او را به معشوق السفاره مستمی گردانیدم که بر عازمین شدّ رحال مخفی و مستور نهاناد».

وی در این کتاب نظم خاصی داده که در همان مقدمه از آن هم یاد کرده است: «او را به دوازده فصل، و بیست و چهار خصلت، و نود و شش قطعه مرتّب نمودم به انضمام نود و شش حکایت، به واسطه شواهد و آگاهی بر جماعت خواننده و شنونده که ایشان را تنبیه حاصل گردد، و موجب ملال و کلان آنها نگردد».

نویسنده در نهایت می گوید، همان طور که آدمی باید عبادات خود را از روی رساله عملیه فرا گیرد، اهل سفر نیز باید اصول و قواعد کار خود را از روی این کتاب یاد بگیرند: «بلی هم چنانکه بر هر فردی از افراد مکلفین لازم است که عبادات خود را از روی تقلید مجتهد حیّ اخذ نمایند، و تقلید کنند، لهذا بر هر فردی از افراد مسافرن نیز لازم است که در مسافرت خود بدین رساله مرور و شروع نمایند، و آداب و رفتار سفر

خود را اخذ نمایند، و تقلید کنند، و نظایر و حکایات او را به گوش و هوش خود استماع نمایند، و نکته و گوشه و شواهد او را به خاطر خود بسپارند که در هنگام مسافرت معمول دارند تا از آفات و اضرار او سالم باشند».

اشاره دیگر وی در نگارش این اثر این است که وی می گوید از اوایل سن (یعنی کودکی) و دوره شباب که آن را هشت سالگی معنا کرده، اطلاعاتی در باره شهرها و سفر بدست آورده و همه اینها را در این اثر بکار گرفته است: «از اوایل سن، و شباب که هشت ساله بوده ام، در خدمت مرحوم والد خود به تجارت و سوداگری در ولایات متعدده متکثره از بلدان بعیده و متوسطه در معامله و خرید و فروش و در حجره بوده ام تا زمان استقلال فی حد ذاته با کل فرق و ملل و اصطلاحات لغات و السنه هر بلدی و قریه ای و محاربه با سارقین و منازعه با حاملین و جدال با کاسیین کانه جمیع عوالم مزبوره بلکه عوالم بحری هم در مد نظر داعی استوار است».

طبعاً این اطلاعات مربوط به شهرهایی است که او دیده است، اما شهرهای دور را ندیده و بنابراین از طریق واسطه اطلاعاتی از آنها بدست آورده است: «و اما از سایر بلاد بعیده لا یری که به دیده ظاهر مشاهده آن نشده، لهذا از کسان آن مملکت و از سیاحان آن کشور به تواتر بلکه به حدّ یقین از تعریفات و تقریرات آن ها کشف مغایات عوالم لغات و اصطلاحات و قاعده و قانون آن ها بر حقیر باهر و هویدا گردیده، و چون دیدم اواخر عمر است، و سیاحت چندین ساله که عمری در صرفش تمام شده و تجربه قلبی از او عاید شده، لهذا ثمرش به روزگار و برادران دینی یادگار بماند، شاید بدین واسطه خواننده و شنونده آن داعی را به ذکر خیر یا شری یاد نمایند».

تاریخ تألیف کتاب

خوشبختانه در یک مورد در کتاب، تاریخ تألیف آن آمده و گفته شده است که کتاب در سال ۱۲۶۶ در مدت هفت ماه تألیف شده است: «القصه در سنه هزار دویست شصت و شش در شهر شوال در تألیف آن کوشیده، و در شب تحویل خورشید از برج حوت به حمل از مسوده آن فارغ گردیده که از ابتدا و انتهای آن آزموده تألیف مدت هفت ماه طول کشیده».

آماده سازی کتاب

چنان که گفته شد از این کتاب تنها یک نسخه (۶۳۹۱ دانشگاه تهران) بر جای مانده و آن هم تا میانه یا اواخر فصل هشتم را دارد و چهار فصل بقیه بر جای نمانده است. این تک نسخه، ضمن این که خوش خط است، اغلاط بسیار زیادی دارد که پیش از این به آنها اشاره شد. ضمن آن که به لحاظ اشتغال بر لغات و ترکیبات عامیانه و نیز برخی از ابزارهای رایج آن روزگار، جنبه های سودمندی در کتاب هست، اما در میان آنها گاه شکل نگارش کلمه یا ترکیب ها، خلاف رویه معمول بوده و دست کم برای بنده که هیچ دستی در ادبیات ندارم، تعیین شکل درست آن کلمات که گاه ساختگی به نظر می رسد، دشوار است. بنابراین، در این موارد، شکل کلمه را نگاه داشتیم. نثر کتاب مخصوصاً وقتی جناب نویسنده اراده می کنند ادبی بنویسند، قدری مشکل پیدا می کند. توان گفت که اگر نسخه دیگری از این یافت شود، امکان برطرف کردن بسیاری از این دشواری ها هست، ضمن آن که امیدواریم، با بدست آمدن نسخه دیگری از این کتاب، چهار فصل اخیر و مفقود یافت شود.

اغلاط عمدی در کتاب

نثر کتاب، همانند غالب آثار قاجاری، از آشفتگی در عبارات بی بهره نیست، و به عبارت دیگر روانی ندارد، اما این متن، علاوه بر این، به هر دلیل، اغلاط شگفتی دارد که تقریباً همه آنها مربوط به جایگزین شدن حروف مشابه ص به جای س، ض به جای ظ و مانند اینها است. این موارد بسیار فراوان و به نظر می رسد که مؤلف، بسا تعدد داشته است. برای نمونه چند مورد را اشاره می کنم که نه یکجا، بلکه هر کجا بکار رفته، به همین صورت خطا ثبت شده است.

- | | |
|----------------------------|--------------------|
| ■ اختشاش به جای اغتشاش | ■ حضر به جای حذر |
| ■ استلاحات به جای اصطلاحات | ■ حیکل به جای هیکل |
| ■ اصلحه به جای اسلحه | ■ خثیت به جای خسیس |
| ■ آزوقه به جای آذوقه | ■ سفه به جای صُفه |
| ■ تفره به جای طفره | ■ ساحل به ساحل |

- صاعی به جای ساعی
- صراغ به جای سراغ
- صلیقه به جای سلیقه
- سیاحت به جای سیاحت
- ضروف به جای ظروف
- ضروف به جای ظروف
- مزاق به جای مذاق
- مزکور به جای مذکور
- مصلح به جای مسلح
- مطاع به جای متاع
- نذایر به جای نظایر
- نذیر به جای نظیر
- وظیفه به جای وظیفه
- ... موارد دیگر

غالب این موارد را در داخل گروه در متن تذکر داده ام، و چون بنای پاورقی نوشتن بر کتاب از ابتدا نداشتم، موارد دیگری هم از اغلاط یا توضیح را، غالباً و همچنان جلوی همان کلمه در گروه گذاشته ام. تک نسخه ای بودن کتاب و موارد دشوار، مشکلاتی را در کتاب باقی گذاشته که بابت همه آنها و یا بدخوانی ها عذرخواهم.

حکایات کتاب و اشعار مؤلف

بخش قابل توجهی از کتاب، حکایات و داستان‌هایی است که به عنوان شاهد بحث خود آورده است. برای مثال، وقتی اصرار دارد که مثلاً قاطرچی یا جلودار باید متدین باشد، داستان و حکایتی نقل می‌کند که مثلاً فلان جلودار متدین نبود و چه بر سرش آمد. شماری از این داستان‌ها، از کتاب‌های قدیمی گرفته شده یا داستان‌هایی است که در افواه بوده است. اما بخشی از آنها تجربه‌های خاص خود اوست. وی چنان که گذشت، در یک دوره، کار تجارت می‌کرده و در شهرهای مختلف از جمله کرمانشاه، همدان، تویسرکان، و شوشتر رفت و آمد داشته است. در وقتی که تاجران و دیگر عمله حمل و نقل کنار هم بوده اند، داستان‌هایی از خود نقل می‌کرده اند. وی همین حکایات را که نقل کرده که یکی از بلندترین آنها در باره وقتی که در سفر از کاشان، امانتی را تحویل گرفته و نیمه راه به او حمله شده است. گاهی هم مشاهدات و تجربه های خود را نوشته است. این حکایات، البته بسیار جالب هستند و در انعکاس وضعیت اجتماعی آن جامعه، ارزش‌های جاری و حتی تعابیر و کلماتی که بکار رفته، بسیار سودمند. برای

هر حکایت، در پایان، چند بیت شعر هم از ساخته‌های خود که اشاره به آن حکایت است آورده است. شعرها نوعاً ضعیف است اما با توجه به اعتماد به نفسی که داشته، آن را به عنوان «حکما» چنین گفته‌اند، نقل کرده است.

کاشان در این کتاب

اشاره کردیم که نویسنده ما اهل کاشان است و به همین دلیل، در حکایاتی که نقل کرده، یاد از کاشان و برخی از عالمان یا تاجران آن یاد شده است. وی در این شهر زندگی می‌کرده و همراه پدرش به تجارت، به سمت شهرهای غرب کشور می‌رفته و از این بابت آگاهی‌ها و حکایاتی نقل کرده است. به علاوه، از شاری از عالمان برجسته یاد شده، به ویژه ملا مهدی و ملا احمد نراقی هم چندین مورد یاد کرده و نکات جالبی را نقل کرده است.

در جایی می‌نویسد: «روزی در اوایل شباب و سفر داعی در همراه والد مرحوم، از همدان به دار المؤمنین کاشان، در حمل مکاری از اهل قراء همدان بودیم. مردی از تجار کاشانی که چند و فروغن و مازوج و ... همراه داشت».

از برخی عبارات وی بر می‌آید که مدتی در عراق عجم ساکن بوده در آنجا کار تجاری می‌کرده که البته ارتباط با کاشان هم داشته است: «در اواخر زمان دولت مرحوم مغفور خاقان خلد آشیان، داعی اقل الطلبة در عراق عجم که قلمرو مشهور است، به شغل پيله‌وری مشغول بودم. روزی به قصد خرید، عزیمت دارالمؤمنین کاشان نمودم».

و در حکایتی دیگر آمده است: «در اواخر زمان سلطنت مرحوم مغفور فتحعلی شاه در عراق عجم، به مشغله پيله‌وری مشغول بودم. مردی از اهل شوشتر که معامله او به تنخواه دیوان بود، و برازی و تجارت با یکدیگر می‌کرد، و اغلب معامله او با اهل در خانه سپهدار و خوانین آن ناحیه بود، و فروش او از قرار دو مقابل از خرید از جهت حواله به نوکر و هرگاه نسیه دو ماه یا سه ماه بود، یک مقابل و نیم، و تمام معاملات آن ناحیه از قبیل غله و نخود و غیره می‌بود».

و در حکایتی دیگر آمده است: «در قلمرو عراق عجم مرد تاجری از جمله تجار کاشانی مشغول به تجارت و سوداگری بود تا زمانی که اراده ولایت نمود، یک کره

اسب مغرور جلفی ابتیاع نموده بود، و خدمت بسیاری هم از او می کرد...» و در مورد دیگر گوید: «در سنی و دو سال قبل از این، در بلده همدان، دو نفر تاجر از اهل دارالمؤمنین کاشان در آن بلد به تجارت در یک کاروان سرا حجره داشتند، و دائم درصدد اضرار و منقصت یکدیگر بودند، و در هر معامله از خرید و فروش در غیاب هم در خرابی و کم اعتباری یکدیگر می پرداختند تا روزی یک نفر از تجار به دهات رفته بودند که مطالبات بگیرند. از قضای اتفاقیه کاروان دارالمؤمنین کاشان وارد آن قریه شدند...» به جز کاشان، از کرمانشاهان، همدان، ملایر، شوشتر، فراهان و برخی از مناطق دیگر هم در لابلای قصه ها و حکایات، یاد شده است.

نراقی ها

چنان که اشاره شد، در چندین مورد، اشاره به ملا مهدی و ملا احمد نراقی دارد و از این بابت، چند آگاهی تازه در اختیار ما می گذارد. در یک مورد که خودش پای منبر ملا احمد بوده مطلبی را از آن نقل می کند: «ملا احمد نراقی - اعلی الله مقامه - که در فوق منبر در مسجد دارالمؤمنین کاشان در ایام ماه مبارک رمضان که، می فرمودند که، در زمان قدیم پادشاهی بود در نهایت اقتدار و موصوف به صفت عدل و داد...». و در جای دیگری از سفر ملا احمد نراقی به تهران برای خواندن خطبه عقد پسر فتحعلی شاه یاد کرده است: «در زمان اواسط سلطنت خاقان مرحوم مغفور فتحعلی شاه، از جهت یکی از شاهزاده های کرام، بنای عروسی و اساس شادمانی مهیا کرده بودند، و از جهت اجرای صیغه عقد مناکحه آن فرستادند در دارالمؤمنین کاشان، جناب مرحوم فخر المجتهدین و زبدة المحققین و نخبه المدققین فاضل نراقی مغفور ملا احمد - اعلی الله مقامه - را به دارالخلافة طهران آوردند، و تحت روانی از سرکار اقدس همایون و چند نفر از کسان برازنده با کمال مُتَشَخَّص از جانب فتحعلی شاه با مکتوب ملاطفه ملطوف روانه خدمت آن مرحوم - اعلی الله مقامه - کردند، و جناب مرحوم را برداشته به اعزاز تمام و احترام کلام به حوالی طهران رسانیدند که مرحوم مغفور فتحعلی شاه اطلاع از ورود ایشان بهم رسانیدند». در ادامه این حکایت و ضمن بیان گفتگوهای که میان شاه و نراقی صورت گرفته، مکرر از وضع مردم کاشان هم یاد شده است. در ادامه گوید: «شنیدم به تواتر و روات متعدده که در همان سفر مرحوم مغفور ملا احمد

نراقی اعلی الله مقامه [که] در قطعه اوّل مجملی از اوصاف ورود ایشان را الی تا زمان ملاقات آن ها با پادشاه مرقوم و معروض گردیده، لهذا در یوم سیم ورود آن جناب مرحوم خاقان خلد آشیان آمدند در منزل جناب مرحوم فاضل نراقی، و آن مجلس را به دیدن و صحبت های متفرقه از سفر و خواستن [خواسته های] ایشان گذرانیدند، و لکن در ملاقات دویم که جناب مرحوم فاضل نراقی به بازدید خاقان رفتند، اول سبقت کلام از جانب پادشاه به جناب آن مرحوم شده، اوّل احوالات نیک و بد رعایای دارالمؤمنین را از آن مرحوم سؤال نمودند.

اطلاعات وی در باره رابطه نراقی با فتحعلی شاه، باید تازه و منیع درجه اولی باشد که از منابع کاشانی بدست آورده و چنان که در جای دیگر اشاره شد، او خود پای منبر ملا احمد هم بوده است. در باره ادامه ملاقات پیشگفته نراقی با شاه، این بخش از مطالب نویسنده هم جالب است: «به هر حال منزل مرحوم خاقان خلد آشیان، به جهت آن پیشوای اهل جهان، مقرر فرموده بودند، به همان هیئت آمدند تا به منزل خیر اثر وارد شدند که در همان حین، آنچه از تدارکات ملزومه فاخرانه مأکولی و مفروشی که سزاوار طرفین بود حاضر ساخته بودند. آدم ناظر نیک منظر از جانب پادشاه برقرار شده، مشغول به خدمات آیند و روند آن ها بودند، و به علاوه آن ها آنچه از تحفه جات دستگاه ملوکانه که در اندرون و حرم سرا به جهت فتحعلی شاه بهم می رسیده، در خانه های مرصع نهای سرکاری می گذاشته اند، بر سر فراشان زال نشان به جهت آن مفخر دوران می فرستادند، و کتاب وسیلة النجاة تالیف مجدّده ایشان را به جهت تقلید و ارشاد خود و کافه حرم سرای عصمت خود از آن مقتدی الانام طلبیدند. و روز سیم بعد از ورود، مرحوم خاقان به قصد دیدن آن زبده باش، بنای حرکت بلند اساس نهاده آمدند، و به شرف ملاقات یکدیگر واصل گردیدند». و در ادامه در شعری که خود مولف سروده، اشاره به کتاب سیف الامه او هم که رد هنری مارتین و در باره اثبات نبوت بوده، شده است. اما آنچه از همه جالب تر است، متن گفتگوهای نراقی و شاه در باره وضع مردم کاشان و سبک بحثی است که نراقی در این زمینه در دفاع از مردم داشته است. این قسمت انصافا خواندنی است که در جای دیگری از این مقدمه، از آن یاد شده است.

گزارشی هم در باره اتفاقی که برای ملامهدی نراقی در کرمانشاه در گفتگوی

علمی با آقا محمدعلی داشته و به نزاع کشیده شده نقل کرده که علی القاعده، آن را هم باید از منابع کاشانی وی باشد: «شنیدم از مرد عالم موثقی که در زمان حیات مرحوم مغفور ملا مهدی نراقی صاحب محرق [القلوب] - اعلی الله مقامه - از نراقی از راه نجف اشرف عازم بیت الله الحرام شده بودند. از آن جمله، یوم ورود به کرمان شاهان، در عهد مرحوم جنت مکان شیخ علی خان بزرگ بوده است، و جناب آقای آقا محمدعلی مرحوم که آقای مطلق مشهور است، چون از ورود جناب ملا مهدی اطلاع بهم می رسانند به واسطه استقبالی آن جناب آنچه از اعزه و اشراف از همه اصناف از شهر بیرون می آیند، و ایشان را در نهایت عزت و حرمت داخل به شهر می نمایند».

موادی برای تاریخ اجتماعی ایران

این کتاب، به رغم نثر ضعیف و عدم پرداخت علمی از مباحث طرح شده، از نظر موضوع انتخاب شده برای بحث، کاری ارزشمند به شمار می آید. در واقع، پرداختن به امر سفر و لوازم آن، آن هم با این عناوین، کاری کاملاً بدیع و جالب توجه در این مقطع زمانی است، و هرچند ممکن است اطلاعات پراکنده‌ای در این زمینه در آثار دیگر و پیش از این باشد، اما این گونه اختصاص و انحصار یک کتاب به موضوع با این تنوع، بدون شک نوعی پیشگامی در یک دانش اجتماعی است. نویسنده ما، هم موارد تاریخی و اجتماعی خاص در این باره بدست داده و هم سعی کرده است با بینش زمانه خود، آنها را سروسامان بدهد و در واقع، مهم در این موارد، در تفاوت وجود پاره‌هایی از یک عالم تارساندن آن به سرحد یک علم مکتوب، همین سروسامان دادن به قصه‌ها و حکایات، موضوع بندی آنها، تبدیلیش به یک روند و ارائه یک چارچوب برای آن است. در اینجا، باید عرض کنم، جدای از مطلبی که گفته شد، کتاب حاضر، حاوی اطلاعات مهم اجتماعی از زندگی روزانه مردم است. ممکن است امروز بنده با تاکی تلفنی که سفر می‌کنم، و بارها چنین کرده‌ام، قصه‌هایی بدانم، اما این که در باره اصول این کار، قواعد آن، دشواریها و دردسرها، تغییرات درونی آن، واکنش مردم در قبال آن، بهترین‌ها و بدترین‌ها و بسیاری از مسائل متن مکتوبی به صورت یک دانش اجتماعی درآید، امری است که به سادگی به ذهن کسی نمی‌رسد. اکنون وقتی در میانه قرن سیزدهم هجری هستیم، در امر چارواداری یا خرک داری یا مانند آن، چه اطلاعاتی

داریم؟ روشن است که به دلیل این که حتی یک بار هم سوار نشده و راه طولانی نرفته ایم، حتی اطلاعات اندکی هم نداشته باشیم. اکنون این کتاب، تا اندازه‌ای ما را در جریان این امور قرار می‌دهد و موادی را عرضه می‌کند، که در حوزه کار خود ناب و بسیاری با ارزش و تقریباً نادر است.

آگاهی‌هایی در باره سفر دریایی

زاویه دید مولف در این کتاب، در موضوعاتی که انتخاب کرده، به گونه‌ای است که شامل گزارش برخی از اطلاعات اجتماعی از دوره قاجار است. یکی از نمونه‌های آن، گزارشی است که نویسنده ما از سفر دریایی بدست داده، در باره چند و چون آن بحث می‌کند. روشن است که هدف وی، ارائه اطلاعاتی است که برای یک مسافر دریایی سودمند باشد. جالب است که در این بخش، او همان آغاز اعتراف می‌کند که سفر دریایی نداشته، اما تلاش کرده است تا مواد آن را از افراد با تجربه بدست آورد. تاجران و بخشی از زائران خانه خدا، از کسانی هستند که می‌توانسته‌اند معلوماتی در این باره در اختیار وی بگذارند.

به طور کلی، نسبت به سفر دریا بی‌اعتماد است و این البته اختصاصی به نویسنده ما ندارد و می‌توان به طور کلی گفت که ایرانیان، چندان اهل سفر دریایی نبودند و جز ساحل‌نشینان، سایرین فقط به صورت انگشت شمار، ممکن بود برای تجارت یا حج، از کشتی استفاده کنند. چنین قومی، روشن است که از دریا هراسناک باشد و این هراس در این نوشته خود را نشان داده است. نویسنده سفر دریایی را هم به حرام و مکروه و مباح تقسیم کرده، در کل به آن بدبین است: «اغلب مردم به جهت ارزانی و صرفه‌بینی کرایه خود را به دریا می‌اندازند، و خود را علیل و بیمار می‌کنند یا آن که زنده از دریا دریابند یا آن که مرده ایشان را به آب بیندازند». و این که «باری این سفر دریا مشترک است میانه حیات و ممات، و باید اول سفر دریا خود و مال خود را غرق شده انگارند، و بعد خود را به کشتی ساکن سازند، هرگاه خلاق عالم ترخمی کرد، و باد مرادی وزید، و او را بدون تکرر مزاج به کنار ساحل آورد فنعم المطلوب، و چنانچه بر خلاف واقع گردید، العیاذ بالله من غضب الله که در یک ساعت تمام گوشت بدن آدمی از هیبت و

اضطراب مخالفت آن دریا گذاخته می شود».

این در حالی است که نویسنده اذعان دارد که سفر دریایی نرفته اما همان خوف و ترسی را که دیگران به او منتقل کرده اند، ثبت کرده است: «بلی چون داعی به دریا‌های منظم و کشتی‌های منعم نرفته و ننشسته ام لکن از کثرت استماع و قاعده احتمال باید از قرار تقریرات داعی خارج نباشد تا ان شاء الله در سفر بیت الله آن‌ها را [دید]».

و اما یک مسافر، در کشتی چه باید بکند و بویژه چه نوع خوراکی باید همراه داشته باشد؟ طبعاً او باید مراقب مزاج خود که در دریا گرفتاری‌های ویژه خویش را دارد، باشد. «به واسطه زیادتى اضطراب و غلبه خوف و نابلد بودن اجزاء مأکولی دریا که چه نوع باید در او خوراک نمود یا مزاج آسوده و سالم باشد، از آن جمله ترشی جات از قبیل تمر هندی و قوره خشک بی دانه، و آلو بخارا، و آب لیمو، و نارنج از جهت مزاج دریا بسیار نافع است، و از برنج و طبخ کم خوردن بسیار نافع است، و باید همواره خود را به ذکر خداوند بدارد، و در فکر احوال دریا نباشند، و آذوقه دو سه ماه را در همراه خود داشته باشد». و از تقسیم بندی داخل کشتی و سه طبقه بودن آن برای سه گروه مالی متفاوت از مردم یاد کرده و بلافاصله به خاطر تجربه دریایی مسلمانان در حج، که اغلب شیعه و سنی با هم، یا مسلمان و نامسلمان هستند، از بحث تقیه یاد می کند: «اگر مخالفین زیاد باشند باید تقیه نمایند». خطر دریا ایجاب می کند که شما در همان آغاز «وصیت نامه صحیح شرعی نوشته و آماده داشته باشند، و همه رفقا هم ولایتی یا آشنا یا هم مذهبی و صایای خود را به یکدیگر بکنند که کشتی کشکول عزرائیل است، اعتباری در کار او نیست». اهمیت ذکر خدا، همراه داشتن تربت امام حسین (ع) برای آرام کردن دریا، و گفتن اذکار خاص، از اموری است که توصیه می کند.

در باره خود کشتی، اشارتی به کشتی آتشی یا همان کشتی بخار دارد، و می داند که این کشتی، هر ساعت، سی فرسخ راه می رود. اما امکانات و نیروهای داخل کشتی: «چهل عراده توپ در آن کشتی می باشد، و سه هزار نفر جمعیت در آن ساکن می شوند، و ده دکل دارد، و یک صد و پنجاه عمله و ناخدا و یاور و سلطان و وکیل و سایر عمله در کشتی دارد». در کشتی، مسأله وزن اهمیت زیادی دارد و نویسنده می گوید که یک کشتی «پنجاه هزار من به وزن تبریزی بارگیری آن کشتی است که تا به حد نصاب لنگر

او می باشد که در آب باید فرو رود». داده‌های وی در این زمینه، گاه از وضع روز است و گاه با خبرهایی از اسکندر و دیگر قصه‌ها شنیده، ترکیب می‌کند و هنوز هم از عجایی که در دریاها دیده می‌شود، بسیار یاد می‌کند، ماهی‌های شگفت، آنها که کشتی را زیر و رو می‌کنند، و قصه‌هایی که در این باره دهن به دهن نقل شده است. البته برخی از این عجایب دریایی، برای شناخت خدا هم عالی است: «بلی هرگاه بصیرتی باشد، در کشتی و میانه دریا بهتر از خشکی می‌توان خداشناسی کرد، و او را شناخت به جهت آن که در میانه آب و قطع امید از مخلوق باید لاحاله به کسی ملجأ و امیدوار بود». بحث توجه به کشتی، این که دچار پوسیدگی نباشد و بار را به منزل برساند، برای وی مهم است: باید «ملاحظه اصل خود کشتی را هم نمود که مبادا پوسیده یا اوراق شده یا بی اعتبار نباشد که اثر کلی در کار دریا و نشستن در او دارد، مثل آن که، چنانچه تخته‌های او پوسیده باشد، به اندک حرکت باد مخالفی تخته‌های او از هم پاشیده می‌شود، و ضرر کلی واقع می‌شود». رعایت شهرت کشتی در انتخاب آن هم برای وی مهم است. همین طور انتخاب رفیق خوب که بتواند جبران کم قوتی و ضعیف القلبی را هم بکند. باز هم از ترس سخن می‌گوید و این که «میانه اهل فهم مشهور است که کشکول عزرائیل است» هرچند عمر در دست خداست.

در قطعه چهارم بخش سفر دریایی، باز به سراغ تقیه رفته، ملاحظه با مخالفان را مورد تأکید قرار می‌دهد: «باید ملاحظه نمایند که اهل کشتی از چه جماعت می‌باشند. هرگاه از جمله مخالفین مذهب زیاده از مؤالفین باشند، باید بنای مذهب خود را به تقیه بگذارد، و به مدارا رفتار کند تا از آن جماعت مفارقت گزیند، و البته باید با دسته مؤالفین هم خرج و هم صحبت شوند».

در سفر دریایی در استفاده از امکانات، باید ملاحظه کند، زیرا امکان خرید مجدد آنها وجود ندارد. خطر دیگر دزدان دریایی است که باید مراقب باشند. «سارقین بسیار در کشتی‌ها می‌باشند که با توپ خانه در شب و روز در دریاها گردش می‌کنند، و هر کشتی که استعداد صاحب و ناخدایش ضعیف باشد، و حمل آن کشتی به حسب قیمت گران بها باشد، خود را می‌زنند، و توپ خانه را بر آن کشتی می‌بندند و از ضرب توپ کشتی را بر هم می‌شکنند، و بعد خود را می‌رسانند، و آنچه متاع که به چنگ آنها

بیاید، حمل در کشتی خود می‌کنند و روانه می‌شوند». در این وقت‌هاست که صاحب کشتی باید اهل جرأت باشد و اگر «صاحب کشتی مرد صاحب هنری باشد، در مقابل آن‌ها توپ‌خانه می‌کشد، و دعوا می‌کنند، و آن‌ها را شکست می‌دهند». به نظر وی دزدی دریایی بیش از دزدی در خشکی است.

وی می‌گوید که تجار، با سفر دریایی آشنا هستند و معمولاً آن ترسی که دیگران دارند، آنها ندارند. خطر هم اوقات خاصی است، وقتی باد تندی بیاید «و الا از برای آنها خوفی از سایر حوادث دریایی نیست».

برخی از اطلاعات وی هم عادی است. این که «طرق دریاها به علامت ستاره می‌باشد، دیگر جاده ندارد، مگر از علامت و آثار دریا که ناخدا در دست دارد، و از آن آثار و علامات کشتی را روانه می‌کند»، و این که «در شب در کشتی و غراب چراغ روشن نمی‌کنند که مبادا حیوانات دریایی خود را به کشتی بزنند و یا آن که اگر دشمن کشتی در دریا باشد، آن‌ها نبینند که با توپ آن‌ها را بشکنند. باید در کشتی و دریا در شب روشنائی در کشتی نباشد. علاوه بر این‌ها صوت بلند هم نمی‌دهند، و آهسته با یکدیگر سخن می‌گویند». برخی از اشارت وی، نشان می‌دهد که به رغم نرفتن در دریا، اموری را پرسیده است. این که کشتی بزرگ نمی‌تواند تا ساحل بیاید، بلکه دورتر که آب عمیق است می‌ایستد، و از آنجا تا ساحل، رفت و آمد با قایق است. در ساحل، اموال با مهر و نشان تحویل ناخدا می‌شود و او به کشتی می‌برد: «آنچه از متاع و اجناس که در کنار تجارت می‌آورند، و به تحویل ناخدا و صاحب کشتی می‌دهند، آن‌ها را مهر کرده با نشانی‌های معتبر در فقه و طرّاده‌ها می‌گذارند، و می‌آورند تا لب دریا که کشتی در آن جا استقرار گرفته است که از آن مکان پیش‌تر نمی‌آید، چون لنگر کشتی در گل می‌رسد، و کشتی پیش نمی‌آید؛ لهذا آدم و متاع باید بروند از روی آب تا به آن کشتی برسند، و میزان بارگیری کشتی، حد نشانی است از لب کشتی تا دم آن خط که باید از بار و آدم آن قدر در آن قرار بگیرند تا آن خط به لب آب دریا برسد؛ چون به آن حد رسید آن وقت چادر او بر سر دکل که شرا باشد، می‌کشند، و توپ استعلام رفتن را می‌اندازند که مردم آن حوالی یا بلدان اعلام شوند که کشتی آن‌ها روانه شده است؛ و چون نزدیک به کنار می‌رسند، تمام کشتی را از تیرک‌ها و چادرها آئینه بندی می‌کنند،

و ماهوت الوان بر آن شراها می بندند، و بیدق‌های الوان بر سر دکل‌ها نصب می کنند، و تمام عمله جات کشتی از ناخدا و یاور و سلطان و وکیل کشتی، جامه‌های الوان خود را می پوشند و خود را زینت می کنند، و نقاره خانه کشتی را به نوازش می آورند، و عرّاده‌های توپ خانه او را در سر سه فرسخی می اندازند، و آهسته آهسته او را می آورند و از سمت کنار هم توپ جواب برای او می فرستند.

اینها نمونه‌ای از آگاهی‌هایی است که نویسنده ما از سفر دریایی بدست داده و البته لابلای آنها قصه‌های بلندی نقل کرده که فقط سزاوار آن است که قصه نامیده شود نه بیشتر، هرچند او قصد دارد مسائل کلی که گرفته، با این حکایات، عینی تر نشان دهد.

اطلاعاتی در باره حمل مسافر و بار

فصل هفتم و هشتم کتاب معشوق السفاره، در باره حمل بار و مسافر در ایران قاجاری است که البته، روالی است که قطعاً چند هزار سال سابقه داشته و تا این زمان، و پیش از رسیدن ابزار نوین، همچنان امتداد داشته است.

نخستین توجه وی به زندگی دشوار «مکاری‌های جلودار» است، کسانی که وظیفه شان، حمل مسافران روی قاطر و دیگر مرکب‌ها، کنترل آن، بردن در مسیر مشخص و تکرار اینها در همه منازل در راه‌های طولانی است. به نظر وی کسب اینها بسیار حلال و برکتش زیاد است. این مکاری‌ها، به تدریج می توانستند به کار تجارت هم پردازند و صاحب ملک و املاک شوند، هرچند ممکن بود، با رفتار نادرست خود، گرفتار فقر و فاقه شوند.

شرایط یک مکاری خوب، تدین، خیانت نکردن به مال تجار، انصاف، و رفتار خوب با مردم است.

اما مکاری‌ها یا جلودارها، سه گروه‌اند: «یک دسته قاطردارانند، و یک دسته خرکدارانند، و یک دسته جملانند، و یک دسته کشتی دارانند». اگر کشتی دارها را هم مکاری جلودار حساب کنید، چهار دسته می شوند.

لزوم مورد نیاز یک مرد جلودار برای هر مال، یعنی مرکب: «جوال و کفه و عیاسه و توبره و ریسمان و سرکش... قناره کاه کشتی، جودان، دیگ برگ، کماج دان، لگن

بزرگ و تور تیشه». به علاوه، برای هر هفت مال، یک ندیم و همراه باید داشته باشد. همین طور «تمام اسباب یراق جلوداری به جهت مال باید داشته باشد که در هنگام راه به خصوص وقت خروج ورود آن‌ها در بلاد بازینت باشند که تمام نشاء عالم جلوداری بدین حالت است، به خصوص یابوی پیش آهنگ که در کمند جلودار فرض تر است از کلاه بر سر نهادن که باید مال‌ها به دست یاری او منزل طی نمایند، و از جاده عام در تعاقب او خارج نشوند». این توضیحات وی کم مانند و بسیار عالی است. مال یا مرکبی که جلو می رود، باید به گونه ای باشد که معلم سایر مال‌ها باشد: «مال پیش آهنگ، باید معلم آن‌ها باشد، به واسطه پیش رفتن و راه جستن و در نهرهای آب گذار پیدا نمودن، و از دسته کاروان دیگر که در مقابل می آید از کنار گذاشتن، و در کنار جاده به حاصل مردم چرا نکردن، و به محض اشاره قاعده خود را دانستن که این شیوه در طبیعت آن مال پیش آهنگ باید باشد؛ و هرگاه نباشد پیش آهنگ نخواهد بود». روشن است که این مال، در میان اموال جلودارها، بسیار گران قیمت خواهد بود. این مال پیشاهنگ که جلوی کاروان می رود باید «به حسب یراق و زینت تمام عیار باشد از ناقوس و سینه زیل و کمک آهنی و طوق بند گردن و پیشانی بند مهره دوز آئینه دار، و افسار زنجیر با میخ طویله بزرگ، و ایضا در صورت استطاعت آن مال عطف او را که در عقب پیش آهنگ است، باید به حسب زینت بدان صورت باشد، به جهت آنکه هر مالی که شیوه او پیش رفتن باشد باید از سایر مال‌های دیگر ممتاز باشد، و سایر مال‌های دیگر از قر فولادی و اوضاع دیگر باید رنگین باشد». وی در اینجا، حکایتی راستین در باره یکی از جلوداران آن وقت با نام حاجی مهدی نقل کرده که در سفر بغداد و در حالی که مالش از ابریشم بود، مورد حمله قبیله جاف و یزیدی‌ها قرار گرفت. وی شرح می‌دهد که وی چگونه توانست با داشتن مالک پیشاهنگ خوب، خود را از دست آنان نجات دهد.

به گفته نویسنده، مکاری باید اطمینان تجار را جلب کند، و لازمه آن این است که از هر نوع خیانتی بپرهیزد و بدین ترتیب می‌تواند کارهای آینده خود را تضمین کند. این اعتماد است که شغل او را رونق می‌دهد و در غیر این صورت، هر نوع سهل انگاری سبب سقوط او از درجه اعتبار شده و «هر آینه جماعتی دیگر به او اعتبار توبره کاهی

نمی‌کنند». مکاری، اول باید بار تاجران همیشگی خود را ببرد و اگر آنها نداشتند، از متفرقه بار بگیرد. رعایت بارها در حمل هم بسیار مهم است: «چون بار تجار به کرایه حمل نمودند، باید اگر حمل آن‌ها از قبیل ظرف چینی و بلور و غیره باشد، او را به مال محکم آهسته، رو خوش راهی حمل نمایند که آن ظروف شکسته نشود تا به منزل به صاحبش برسانند. و چنانچه بار کرایه از قبیل اقمشه و اجناس نفیسه است، باید به مال با قوت و شوکتی حمل نمایند که از آب و گل محفوظ باشد، و هرگاه از قبیل قند و نبات و شکر باشد، باید به مالی حمل نمایند که از آب و گل محفوظ باشند، و اگر سرنشین دارند، باید آنها را حمل به مالی نمایند که همیشه در عقب قافله باشد که آن مرد سرنشین صدمه نخورد، و با دماغ باشد، و به آن‌ها بد رفتاری و کج خلقی ننمایند که هر کس یک دفعه همراه آن مکاری سفر نمود، توبه نماید که دیگر او را مال کرایه نگیرد، بلکه رفتاری بکند که همواره مردم طالب مسافرت او باشند و دائم تعریف او را بکنند و سایر مردمان را به حمل او دعوت کنند». از نظر نویسنده، خوش خلقی مکاری بسیار مهم است و در این باره حکایتی طولانی هم آورده که نشان می‌دهد، یک مکاری بداخلاق، چطور همه مشتریان را از دست داد. وی از آن حکایت چنین نتیجه می‌گیرد که «پس معلوم است که مکاری و جلودار باید صفت خوش خلقی را شیوه بنماید که مردم به حمل او میل نمایند که این شیوه ستوده مرضیه چنین صاحبش را ترقی می‌دهد و ثمر او ظاهر می‌شود».

بخشی از کار مکاریان، نامه رسانی تجار هم بود، و این امر دقت خاص خود را می‌خواست. به گفته نویسنده، مکاری باید در این باره دقت داشته باشد. وی خطاب به او می‌نویسد: «باید آن‌ها را حفظ نمایی و در ظرفی از مشام کیسه بدوزی، و آن‌ها را در آن کیسه بگذاری که از آب باران و رطوبت هوا آن‌ها ضایع نگردد، و باید به صاحبانش برسانند و به دست خود به آن‌ها واصل سازند که به غیر از آن‌ها به احدی محول ندارند که هزار مطلب تاجران در آن کاغذ می‌باشد که نباید احدی به آن‌ها اطلاع یابد». مخفی کردن نامه‌های هر تاجری از دیگران هم ضروری است، زیرا آگاه شدن دیگران از محتوای نامه برخی از تجار، مشکلاتی را پدید می‌آورد: «مکاری، بسیار باید زرنگ و زیرک باشد که مکاتبات احدی از تجار را به دیگری ندهند که به صاحبانش برسانند. به

علاوه که به شاگرد و پسر و شریک آن‌ها هم نباید بدهند که آن هم محل احتیاط است». یک بعد رعایت حرمت تاجران این است که اموال آنان را در وقت ورود به شهر، با احترام و زینت تمام وارد کنند، و به گونه‌ای باشد که بازار اجناس آنان رونقی پیدا کند: «باید مرد جلودار روز ورود به بلاد مقصوده، تمام مال‌های خود را زینت نمایند و مال تجار را به شکوه در در سه ساعت از روز گذشته که تمام اهل بازار و دکان‌های آن شهر گشاده باشد آن جلودار وارد آن شهر بشوند که جلگی اصناف از آمدن آن قافله اطلاع یابند، و صاحبان متاع و تجار اندکی مشعوف از ورود اجناس و مکاری خود بشوند، و بر سایر کسبه و اصناف برتری به واسطه نجابت کسب خود نمایند، و طالبان خرید آن متاع آگاه شوند که آن متاع وارد آن شهر گردیده است».

نمونه این دست توصیه‌ها در این نوشته فراوان و هر کدام می‌تواند گوشه‌ای از تاریخ اجتماعی ما را روشن کند.

مشکلات سفر، این ملاحظه را در شرع داشته است فرضاً نماز، نصفه و قصر باشد، یا روزه ساقط باشد، اما برای مکاریان و جلوداران که دایم السفر هستند، چنین نیست. برای همین، نویسنده ما تأکید روی دین داری آنان و رعایت شرع می‌کند: «مرد جلودار چنانچه امین و دین‌دار و خدا ترس باشد، دقیقه‌ای از فکر عبادت خود خارج نمی‌شوند، اگر چه کسالت بسیار داشته باشند که در هر وقت از اوقات عبادت که داخل شود». به گفته وی، این تأثیر کلی در زندگی او دارد. این در حالی است که «مکاریانی که هیچ عبادت نمی‌کنند... خداوند تعالی از شکل آن‌ها بیزار و از کردار و افعال آن جماعت در خشم و غضب است». طبعاً دست آنها هم خالی خواهد بود. حکایتی که در این باب نقل می‌کند، جالب است. مردی مکاری که رعایت شرع نمی‌کرده، توسط مرد مقدسی تحریک می‌شود عبادت کند. او می‌گوید، غالباً وقتی عبادت کرده، چیزی را از دست داده است. مرد مقدس تضمین می‌کند که جبران خواهد کرد. از قضا یک بار دیگر این اتفاق افتاد. آن مکاری به نماز می‌ایستد که وقتی «به سلام اول رسید فریاد از جلو قافله برآمد که خود را برسان که قاطری در نهر آب افتاده، چون آن مرد جلودار به سرعت خود را رسانید، و حضرات تجار از عقب سوار شده روانه شدند، چون به نهر آب رسیدند، دیدند که یک قاطر قند مکرر در آب افتاد، و یک دفعه او را بیرون آوردند،

در ثانی باز آن بار قند در نهر آب فرو رفته و آن مرد جلودار به هزار مرارت آن بار قند را که از نهر آب خارج کردند. آنچه قند در آب رفته بود از صندوق ها بیرون آمد و چون به منزل رسیدند به جز لفافه و چند کعب قند دیگر چیزی در صندوق ها باقی نمانده بود. به هر دو دست بر فرق خود زد، آمد گریبان آن مرد مقدّس را گرفت که باید از عهده ضرر این قندها برآیی، به واسطه آن که این ضرر به جهت نیاز به من حاصل شده. به شدّت تمام گریبان آن بیچاره را گرفته، بنای فحاشی و رسوایی در میان آورد.

به گفته وی، همان نصایح که برای قاطرداران گفت «در حق خرکداران نیز صادق است مگر به زیاد و کم از جزئیات از قبیل عدم کفه و عیاسه و کمند و یراق آهنگات». البته به گفته وی، خرک داری، در حد مکاری و جلوداری نیست، چرا که خرک داری «برای خاشاک کشیدن و به آسیا رفتن، و در دهات از جهت کاه و کنگر و کما و سوخت، و یوشان از کوه آوردن است» نه برای حمل بار از راه دور. با این همه، اتفاق می افتد، تاجران خسیسی پیدا می شود که برای کم پرداخت کردن پول، به جای قاطر، از خر استفاده می کنند که به نظر نویسنده باید در عقل آنها شک کرد. «چنانچه تاجری یا غیر در صورت اختیار به حمل خرکداران برود، یقین بدانید که در عقل و فراست قاصر و هابط و اعمالش مقصّر است». البته «بسیار خرکداران هستند مال های قوی هیکل درشت کار کرده دارند، و حمل بار تجّار می کنند» اما یافتن موقعیت کار برای آنها جایی است که «قاطرداران کم می باشند، بلکه وجود ندارند» آن وقت «لا علاج مردم به قافله خرکداران مسافرت می کنند، و مشقّت ها می کشند، و توبه می کنند، و باز فراموش می نمایند به هر حال». در واقع اگر «در مکاری ها اگر لقمه نانی پیدا شود، از مال قاطر و یابو و مال کرایه تجّار است و الا خرکدار مانند شکار گنجشک است». به نظر وی، مکاری باید توجه داشته باشد «مکاری خرکدار الاغ های ضعیف و لاغر و مفلوک باشد که نفعی در آن جلوداری او نیست، و هرگاه مال با قوت و شوکت اِبتیاع نمایند که قیمت آن ها از قاطر و یابو کمتر نیست، و اسمش باز حمار است؛ و هرگاه بنا شود که خرکدار مال هایش به میزان قاطر دار باشد، پس چرا باید اسمش خرکدار و مداخلش کمتر باشد، و بدنام هم باشد و هرگاه الاغ دو مساوی قیمت قاطر باشد باز در هر محل آب و گل که رسید عاجز و کم قوّه است». البته که «اخراجات خرکداری